

نام احترام و صمیمیت هرگز در پایان دول‌ آنها از یادها نمی‌رود. چنین است که تنها سه روز بعد از سمنوپزون عید سال ۱۳۵۱ که قرمزها با دو گل آبی‌ها را بیچاره کرده و اولین کاپ خود از صحنه جام باشگاه‌های ایران را در آغوش گرفته‌اند آن صحنه رقت‌آور رخ می‌دهد که صفر با وجود سرد تیمش طاقت دیدن اشک‌های ناصر را ندارد و خود در سوگواری او می‌گردد. همان پسر باصفای مسجدسلیمونی که فردای دربی پا شده رفته تحریریه دنیای ورزش و ناگهان همچون ابر باران‌زا حق‌زده است. این جمله به شدت رمانتیک، یادگار همان دربی ۵۱ است که صفر بعد از دیدن اشک‌های ناصر و بوسه‌باران او و هو شدنش به وسیله طرفداران پرسپولیسی‌ها که می‌گفتند چرا به گلر تاج رحم می‌کنی؟ گفته بود: توی این شهر شما محبت کردن و از غم دیگران غمگین شدن و کسی را دلداری دادن، گناه است؟ پسر رمانتیک جنوبی نمی‌دانست که در چرخه هر جنگی هرگونه همدردی با حریف شکست‌خورده جرمی نابخشودنی تلقی می‌شود. در پایان آن بازی پرسپولیس و تاج در حالی‌که سرخ‌ها از باده پیروزی مست بودند و از شادی روی چمن‌ها غلت می‌خوردند، ناگهان چشم صفر

زیباترین صحنه‌های عاطفی‌اش مربوط به دلداری دادن ناصر حجازی در صحنه‌ای رمانتیک از شهرآورد فروردین ۱۳۵۱ می‌شود که چشم‌های صفر و ناصر هر دو خیس بود. ایرانپاک با اینکه تیمش برده بود و دروازه حجازی را باز کرده بود یک لحظه چشمش افتاده بود به گلر آبی‌ها که در جایگاه یک مقتول بالفطره ایستاده بود و می‌گریست. هنوز چنین معادله و معامله‌ای در تاریخ دربی‌های لکنته ما بی‌بدیل است که دروازه‌بان به خاطر شکست تیمش می‌گرید و در آن سوی میدان، گلزنی نیز به خاطر زار زدن‌های دروازه‌بان مغلوب اشک می‌ریزد. صحنه‌های سانتی‌مانتال و شرقی‌که دیگر هرگز در دربی‌های قاتل‌پرور ما لنگه نداشت. مخصوصاً با آن چهره‌های تیییک صفر و ناصر. همان صفر که در جایگاه بهترین گلزن تاریخ دربی‌ها هفت بار در جایگاه یک قاتل بالفطره به سمت دروازه تاج آتش گشوده است اما وجه دیگر داستان این است که اشک‌ها همیشه از چشم‌های یک طرف نمی‌ریزد. گاهی جایگاه قاتل و مقتول عوض می‌شود و ناصر برای تسکین دادن شکست صفر در دربی، به در خانه او می‌رود که سرسلامتی‌اش بدهد و از غم بیرونش بیاورد. چنین است وجه انسانی دربی‌های قدیم که عنصری به

را پوشش داده بود. این مجله معتبر ضمن انتشار خبر استعفای چهار بازیکن پرسپولیس خطاب به مدیر باشگاه قرمزها نوشته بود: آقای عبده لطفاً شما رئیس باشگاه پرسپولیس باشید و رهبری تیم خود را به آنهایی بسپارید که این تیم را به وجود آوردند. شاید بازخوانی متن مقاله توصیفی آنها نشان دهد که بچه‌های پرسپولیس در آن روزها چه شکلی پشت هم درآمدند: ادیبی پیشاپیش و در صف دوم ایرانپاک در حالی‌که پروین و آشتیانی دو بازوی او را با دست‌های خود گره زده بودند وارد شدند. صفر چون طفلی که کلیه وسایل بازی و شادی‌اش را از او گرفته باشند می‌گریست و هیچکس توفیق نیافت او را حتی برای لحظاتی از ادامه گریه‌های زاری‌مانندش مانع شود و اگر دو بار گریه‌اش قطع شد به دلیل این بود که می‌خواست جملات دوستان خود را جدی‌تر و محکم‌تر بیان کند که می‌گفت: به من ناسزا گفت و چند سیلی به صورتم زد. و با اردنگی از اتاق بیرونم کرد. مگه نه ادیبی؟ مگه نه آشتیانی؟ مگه نه پروین؟ و پروین گفت که آمده‌ایم تا بگوییم آقای عبده تنها ایرانپاک را کتک زده، تنها به او ناسزا نگفته، این برای همه ما بود. و ادیبی دنباله‌اش را گرفت و گفت که آقای عبده چیزی برای ما باقی نگذاشت. رفته بودیم برای مذاکره درباره کار و زندگی خود... که رئیس به صفر گفت حالا دیگه می‌ری با یه ... عکس می‌اندازی؟ صفر داشت از خود دفاع می‌کرد که سیلی و لگد امانش نداد و ما مبهوت مانده بودیم که چه کنیم؟ اما آهنگ ناسزاگویی آنچنان بالا بود که ترجیح دادیم آنجا را ترک کنیم که البته قبل از ما، صفر را از آنجا بیرون رانده بودند. حالا آمده‌ایم به اینجا تا بگوییم این مزد و پاداش ماست و این جایزه پیروزی‌هاست؟!

آن روز فریاد عبده در دل آجرها و بتن‌های بولینگ رسوب کرده بود که می‌گفت این چه کاری بود کردی صفر؟ این چه عکسی بود انداختی؟ می‌دونی چه شکلی تو ذوق هوادارها خورده؟ می‌دونی مردم چقدر ناراحتن؟ ما وظیفه داریم به نظر طرفدارها احترام بذاریم. وگرنه من خودم تو ناف آمریکا بزرگ شدم. می‌فهمم که رابطه ستاره‌ها و آدم معروف‌ها باهم چه شکلیه. آخه چرا اینقدر بی‌توجهین به اعتقادات هواداراتون صفر؟ چرا یه جوری عکس می‌گیرین که عاشقاتون دلشیکسته می‌شن؟ من چقدر باس زجر بکشم از دست بی‌احتیاطی‌های شماها. من چقدر باس اعصابم خرد بشه از دست‌تان؟

هرکسی آنجا ایستاده بود معتقد بود که کاش صفر هم مثل ابرام و بقیه، یک چشم و یک معذرت می‌خواهم ساده بگوید و قال قضیه کنده شود اما جر و بحث‌ها ادامه یافت و ناگهان رئیس غرید و در جواب یکی از حرف‌های صفر، شترق سیلی محکمی خواباند در گوش‌اش. انگار که رعد و برق زد و آسمون غرمیه برخاست و توفانی آمد و همه چیز را با خود برد. آن چهار بازیکن هنوز در شوک بودند و به همدیگر نگاه می‌کردند. مثل یک مجسمه سنگی. حاج و واج. بالاخره غوغا که فرو نشست مجسمه‌ها هم حرکتی از خود نشان دادند و به حالت قهر از باشگاه بیرون رفتند. اکنون شهر آپستن یک خبر داغ بود. خبری که دهان به دهان نقل شود و مثل بمب‌های جنگ جهانی دوم بترکد.

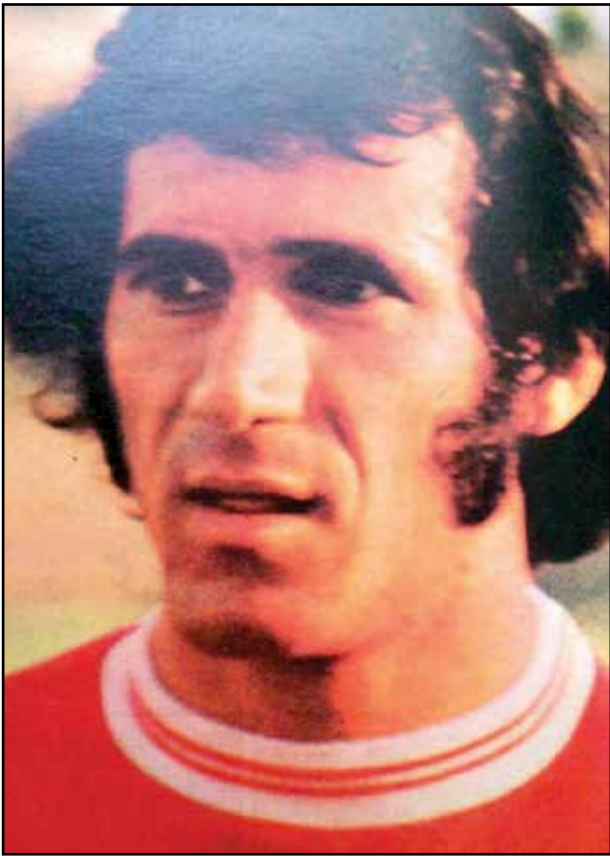
هر چهار بازیکن، درجا استعفانامه خود را در کیهان‌ورزشی تنظیم کرده و اعلام کردند که از این پس حاضر نیستند در پرسپولیس بازی کنند و بعد از یک ساعت، کیهان‌ورزشی را ترک کردند. صبح روز بعد در هتل، فریدون معینی هم به چهار بازیکن مستعفی پیوست و اعلام کرد که مطیع تصمیمات آنهاست. فردای دعوا در مراسم مؤسسه اطلاعات، اوضاع چنان به هم گره خورد که عبده صورت ایرانپاک را بوسید و ایرانپاک در آغوش رئیس رفت و سپس خبر آمد که بازیکنان و عبده آشتی کرده‌اند اما طولی نکشید که ایرانپاک و ادیبی به کیهان‌ورزشی تلفن کردند که آقا ما در تصمیم خود پابرجا هستیم و آنچه که شب قبل در کیهان‌ورزشی گفته‌ایم و امضا‌هایی که از خود بجا گذاشته‌ایم به قوت خود باقی است و تنها تغییری که کرده این است که با رئیس باشگاه خود آشتی کردیم و اینک از این پس عضو باشگاه خواهیم بود. همه چیز می‌ماند به پس از سفر به کره و تایلند (با تیم ملی). امید است این نوشته موجبات رنجش کسی را فراهم نیاورد و آقای عبده باور داشته باشد که اعصاب بازیکن بسیار حساس‌تر از یک مدیر باشگاه است. کیهان‌ورزشی در یادداشتش به مقامات کوبید که خود از قوانین آماتوری خارج شده‌اند پس چگونه انتظار دارند بازیکن به آن وفادار بماند؟ اگر صفر ایرانپاک مبادرت به برداشتن عکسی می‌کند که برای تبلیغات تجارتی از آن استفاده می‌شود و بدین ترتیب می‌خواهد شهرت ناشی از مقام قهرمانی و ورزش آماتوری را وسیله بهره‌برداری قرار دهد به خاطر آن است که می‌بینند حاکمان ورزش، خود از کسوت آماتوری خارج شده‌اند و به جای ایفای وظیفه اصلی که مراقبت بر حفظ حدود مقررات ورزش آماتوری است از مقامی که دارند و باید به صورت افتخاری انجام دهند حقوق و مزایا به صورت‌های مختلف دریافت می‌کنند.

رابطه عاطفی صفر و ناصر:

اگر صفر ایرانپاک را عاشق‌ترین و رمانتیک‌ترین بازیکن تاریخ فوتبال ایران قلمداد کنیم در داخل زمین،

برای رفتن از وطن، پیش رفقای جینگلی مستونش اعتراف کرد که من در این شش سال حتی ثانیه‌ای چشمان مظلوم و اشکبار صفر را فراموش نکرده‌ام.

شاید چهار سال بعد از این کوچ ابدی- که او در غربت لندن و زیر دوش حموم انفارکتوس کرد نیز ضدخاطره آن سیلی خانه خراب‌کن را در سینه داشت و به عنوان زخمی عمیق از آن یاد می‌کرد. عبده بعد از سیلی، یک هفته‌ای تمام در خود پیچید و از صحنه سیلی کوبیدنش - آن هم در گوش ستاره‌ای که می‌دانست چه قلب فندقی رمانتیکی دارد- پشیمان شد. هیچکس پشیمانی او را به عمرش ندیده بود. آن همه دعوا با آذر ابتهاج و خسروانی و حتی دعوایش با پلیس بانکوک - به خاطر مشت‌ی که کمک‌داور در پیشانی رئیس فدراسیون ایران کوبیده بود و او به هواخواهی‌اش درآمده بود- هرگز و هرگز پشیمانش نکرده بود. فقط این یک قلم بود که او را دچار خودخوری و بیخوابی کرده بود. از آن سو صفر نیز عجیب شوکه بود. انگار می‌خواست به خاطر یک سیلی، فوتبال را برای همیشه ترک کرده و به شهر مادری‌اش اهواز بازگردد. در همان روزهای افسردگی و اشباع شدن از فوتبال بود که تاجی‌ها هم نامردی نکردند و به صیدش افتادند! کار به جایی رسید که ضمن انتشار اعلامیه‌ها و پلاکت‌های تبلیغاتی، به دل هواداران‌شان



صابون زدند که در بازی آتی بین تاج و پالمیراس برزیل، صفر ایرانپاک در خط آتش تاج بازی می‌کند. این شوکی دیگر بود که تیغوسی‌های پرسپولیس را بیچاره کرد. بازی تاج و پالمیراس قرار بود چهارشنبه برگزار شود و پرسپولیسی‌ها دل تو دل شان نبود که چگونه حضور ستاره خود را با پیراهن سورمه‌ای تحمل کنند که ناگهان یک روز قبلش همه چیز کن فیکون شد و عبده با تمامی غرور و دبدبه و کیکبه‌اش پا در پیاده‌روهای شمرود گذاشت و مستقیم به خانه فروروار دلشکسته‌اش رفت تا غم و کینه از دل او بزاید. صفر ابتدا به سردی با او مواجه شد. زخم‌ها هنوز داغ بود. عبده با او ملاطفت‌ها کرد. حتی پدرانه پندش داد که تاوان پیراهن عوض کردن با دشمن خونی در زمین فوتبال جبران‌ناپذیر است پسرم. فردایش پنجشنبه مبارکی برای پرسپولیسی‌ها بود و هرکس صفر را دید از چشمان شاد و شنگول‌اش فهمید که صلح شده است. یک پنجشنبه تابستانی فرخنده (۲۹ تیرماه ۱۳۵۱) که صفرخان کل‌گلاب، شاد و خندان با خوشحالی وارد دفتر تحریریه دنیای ورزش شد و خبر ابقای خود را در جمع پرسپولیسی‌ها به کارکنان نشریه مژده داد: من موندنی شدم بچه‌ها! من در پرسپولیس موندگار شدم. کارگران چاپخانه از سر و کولش بالا رفتند و نقل و نبات پخش کردند: چه کار خوبی کردی صفرخان. این خیانت به چهره ملیح شما نمی‌آمد صفرخان. چه خوب کردی ماندگار شدی داداش جان. همیشه بمان با ما صفرخان. همیشه نوکر تیم ما صفرخان.

سردبیر دنیا آن روز از چشم‌های ستاره خواند که قراردادش لابد چرب و چیل‌تر هم شده است. او می‌دانست که عبده بعد از هر آشتی‌کنانی، چقدر دست و دل بازتر می‌شود و پول را عین کاه بر آسمان می‌پاشد. هنوز که هنوز است آن تصویر تماشایی از آن مراسم آشتی‌کنان باقی مانده است که وساطت‌های بزرگون و از خر شیطان پایین آمدن مدیر پرسپولیس نتیجه داده و در پایان دیده‌بوسی‌ها، عبده علی پروین را در آغوش فشرده است و آشتیانی در سمت راست عکس زارزار می‌گرید.

کیهان‌ورزشی نیز در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۵۱ درباره اتفاق شوم بهار ۵۱ گزارش‌هایی مفصل از این واقعه